

اگرچه از ما

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : آقای ابراهیم صفائی

لغزشهای ادوارد برون

در تاریخ ادبیات ایران

در روزهای اخیر «تاریخ ادبیات ایران» تألیف پرفسور ادوارد برون ترجمه مرحوم رشید یاسمی را مطالعه می‌کردم. این کتاب جلد چهارم از تاریخ ادبیات تألیف پرفسور فقید میباشد و تحول ادبیات فارسی را از آغاز عهد صفویه تا سالهای بعد از مشروطه مورد بحث و تحقیق قرار داده است.

روش ادوارد برون در این کتاب یک روش تحقیقی است، او در تحول سیاسی و مذهبی ایران و آثار تحولات مزبور در چهار قرن اخیر بحث کرده و سپس بگفتگو درباره صنایع و ادبیات پرداخته و آثاری را که سیاست و دیانت در صنعت و ادب بجای گذاشته‌اند مورد مطالعه قرار داده و از تحقیقات خود نتیجه روشن و مفید گرفته است.

«ادوارد برون» معروف‌ترین و شاید پرکارترین مستشرقی است که ما میشناسیم، او چند زبان زنده اروپائی و چند زبان شرقی (ترکی - فارسی - عربی) را خوب

میدانسته و الحق نسبت بادییات کشور ما خدمت کرده است .

آثار دیگر اوهم مانند کتاب « انقلاب ایران » و « مطبوعات و اشعار جدید ایران » معروف اهل ادب میباشد ، ولی بخصوص تاریخ ادبیات او تألیف متنوعی است که هم تاریخ سیاسی است و هم تاریخ ادبی و اطلاعات سودمند گوناگون در بر دارد و از شعرا و دانشمندان و علمای مذهبی و کتب و تألیفات دینی و فلسفی چندقرن مزبور بحث شایسته‌ئی کرده و میتواند گفت روش نوشتن تاریخ ادبیات بسبک متنوع و تحقیقی که ازسی سال پیش در ایران معمول گردیده از ادوارد برون تقلید شده است .

متأسفانه دو عیب بزرگ در آثار ادوارد برون دیده میشود ، یکی اینست که نوشته‌های او هرگز از شائبه غرضهای سیاسی خالی نیست ، دیگر اینکه گاهی بیدوقی‌ها و اشتباههائی مرتکب شده که شم و قریحه ادبی او را در شناختن شعر و ادب پارسی مشکوک و ضعیف بنظر میرساند .

نمونه این دو عیب بخصوص (شائبه غرض) تقریباً در همه آثار او هست ، اما چون فعلاً همه آن آثار مورد بحث نیست تنها بذکر شواهدی از همین کتاب تاریخ ادبیات میپردازم .

نمونه غرضهای پرفسور - در صفحه ۱۴۵ میگوید : نهضت باییه یا مذهب بایی که در سالهای آخر عمر محمد شاه شروع شد یکی از وقایع بسیار مهم و جالب توجه بود و موضوع یکرشته ادبیات حجیم و مفصل است !

در صفحه ۱۵۳ ادبیات ایران را در چهار قرن مورد بحث خود بشش نوع تقسیم کرده و یکی از آن شش نوع را ادبیات باییه معرفی میکند !

در صفحه ۱۶۵ میگوید « من در کتابی که بنام مواد لازم برای مطالعه مذهب باییه نوشته‌ام منتخبی از اشعار این طایفه و فرقه بهائیه را درج کرده‌ام » .

در صفحه ۱۶۵ قصیده‌ئی را از میرزا نعیم سدهی (شاعر بایی) برای نمونه ادبیات بایی نقل میکند و مینویسد - میرزا نعیم در ۱۹۰۲ این قصیده را بخط خودش برای من فرستاد .

البته قصیده نعیم قصیده خوبی است و ذوق توحید و عرفان دارد ولی نوع تازه‌ئی نیست، اهل ادب میدانند که ما در ادبیات خودمان بنام ادبیات بایبها فصل و سبک مشخصی نداریم، بعلاوه در این جماعت بجز یکی دو نفر شاعر قابل ذکر بنظر نمی‌رسند و آنها هم اگر آثاری دارند از حیث شکل خارج از نوع مثنوی و قصیده و غزل و مسمط و رباعی و امثال اینها نیست و از حیث مفهوم و معنی هم همان معانی عشقی و شوق و جذب و توحید و عرفان یا مدح و داستان می‌باشد که قرن‌ها است در ادبیات فارسی سابقه دارد و آثار شاعران بانی حتی بنوع متوسط آثار مشابه که از بزرگان شعر و ادب و شاعران پیشین در دست داریم نمی‌رسند. در اینصورت چگونه میتوان برای چند نفر شاعر بایی که نه ابتکاری داشته اند و نه طرز و نوع تازه‌ئی در سخن آورده اند در تاریخ ادبیات فصل و باب مخصوصی بگشائیم.

جز اینکه قبول کنیم که پرفسور فقید قصد نفاق افکنی و ایجاد اختلاف در ایران داشته است و همچنانکه برای این منظور مقدمه بر کتاب مجعول «نقطه الکاف» نوشت و رساله «مواد لازم برای مطالعه مذهب بایبها» را تهیه کرد و در بحبوحه اختلاف دو نیرنگ ساز مذهبی گاهی به عکا و گاهی به قبرس میرفت و وقتی بابایبها وزمانی با بهائیها گرم میگرفت و در همین کتاب هم بخصوص در صفحه ۱۶۴ از «باب» بسیار تجلیل نموده و او را با عناوین عجیب یاد کرده و مظهر واجب الوجود شمرده است!!! در صفحه ۱۳۹ نوشته است، بعد از آقا محمدخان برادر زاده اش فتحعلیشاه که مردی مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود بسطنت رسید. مشارالیه شخصی مهمل و لئیم بود قدری در شعر دست داشت و غزلیات بسیار با تخلص خاقان از او باقی است. در زن بارگی فتحعلیشاه شاید چندان گفتگوئی نباشد ولی مهمل بودن او جای بحث و لئیم بودنش خلاف واقع است.

زیرا فتحعلیشاه بشخصه از ۱۴ سالگی جنگهای موحشی را اداره کرده و با ثبات و قدرت خود در بعضی مواقع سخت نشان داده که آدم مهملی نبوده ولی تقصیر

و اشتباه زیاد داشته است اما لثامت، اعم از اینکه پرفسور این کلمه را بمعنی پستی و یا بمعنی خست بکار برده باشد در مورد فتحعلیشاه خلاف حقیقت میباشد زیرا او در اغلب امور رفتاری شاهانه و منشی کریمانه داشته و پولهایی که برای کمک بمردم مستمند عطا کرده یا صللههایی که بشاعران و نویسندگان داده، یا مخارج هنگفتی که برای تعمیر اماکن متبر که نموده، یا پیشکشهایی که بعلمای میداده معروف و ثبت تاریخ و ضربالمثل میباشد و آثار خیریه او هنوز در همه جای ایران هست و خود جناب پرفسور تأثیر فتحعلیشاه را در پیدایش **نهضت بزرگ ادبی ایران** و تشویق و حمایت خاص او را از علم و ادب در صفحه ۲۱۴ یاد آور شده، بدیهی است مؤثرترین وسیله تشویق دانشمندان و هنروران همانا تأمین معیشت آنان است که با بذل و بخشش کریمانه شاه فراهم میشده است و بذل و بخشش بالثامت (بهر معنی که باشد) منافات کلی دارد.

در صفحه ۲۴۴ نوشته است. از سایر شعرای زمان ناصرالدین شاه (که قتلش نخستین شکوفه انقلابی است که دو سال بعد کاملاً ثمر داد) دو نفر را بایستی شمرد.

در صفحه ۲۴۹ نوشته: *شکوفه علم انسانی و مطالبات فرهنگی*

ناصرالدین شاه چهار روز قبل از هنگامی که تدارکات لازمه برای جشن سال پنجاهم سلطنت او دیده میشد به تیرمیرزا رضا کرمانی یکی از شاگردان سید جمال الدین افغانی مقتول گردید.

در صفحه ۱۵۱ گفته: (پس از آنکه ناصرالدین شاه بضرر ششلول میرزا رضا از پای درآمد !)

می بینیم پرفسور همه جا قتل ناصرالدین شاه را با خوشحالی تلقی میکند! در حالیکه عامه مردم ایران هرگز از این حادثه خوشحال نبوده اند. درست است که خرابی و فساد دستگاه حکومت در اواخر عهد ناصرالدین شاه

ویداری جوانان وطنخواه و تحصیل کرده تحول قریب الوقعی را در پی داشت، اما قتل ناصرالدین شاه محرك خارجی داشت، کتاب لغو قرارداد رژی و صورت استنطاق از میرزا رضا و کتاب سید جمال الدین افغانی ریشه این توطئه را خوب نشان میدهند ولی پروفیسور نمیگویند که سید جمال الدین افغانی مخالفت خود را با ناصرالدین شاه از کجا الهام میگرفت؟ و آن دو دولت که از سید پذیرائی و حمایت و نگهداری و احترام میکردند چه منظوری داشتند؟

با روش تحقیقی که ادوارد برون در تنظیم تاریخ خود داشته بایستی این مطلب را روشن میکرد ولی نه در اینجا حتی در کتاب انقلاب ایران هم ریشه این توطئه را آشکار نکرده و بلکه در کتمان حقیقت کوشیده و همین اغراض است که هویت سیاسی «ادوارد برون» را مرموز و مشکوک نشان میدهد.

نمونه اشتباهای پرفسور

بطوریکه فوقاً گفتم ادوارد برون ادبیات را در چهار قرن مورد بحث بهشش

نوع تقسیم کرده :

۱ - اشعار طرز قدیم .

۲ - ابیات مذهبی .

۳ - اشعار اتفاقی یا موقعی .

۴ - اشعار قلیل اما پرهیجان باینها .

۵ - تصنیفات .

۶ - منظومات سیاسی .

در چهار نوع اینها حرفی نیست، اما همانقدر که باز کردن فصل مستقلی در ادبیات بنام اشعار بایه‌عجیب و مغرضانه است عنوان اشعار اتفاقی هم اشتباه و مضحک میباشد، پرفسور اشعار اتفاقی را در صفحه ۱۵۷ کتاب اینطور تعریف کرده «از جمله مفیدترین اشعار آنها را باید شمرد که حتماً از آثار شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً در مواقع معین سروده نشده است اشعار مزبور را در ذواوین معمولی شعر یا در صفحات تاریخ معاصر نمیتوان

بدست آورد» و بعد برای مثال دوماده تاریخ و يك قطعه شكوائيه نقل کرده است، چند اثر مزبور از حيث فرم شعر «قطعه» هستند و از حيث مفهوم هم ماده تاریخ و شكوائيه میباشد که در ادبیات زبان ما این نوع شعر ریشه بسیار قدیمی دارد و منحصر بچهار قرن اخیر نبوده و در هر صورت نوع مستقلی محسوب نمیشود، توضیح پرفسور هم در تعریف نوع شعری که عنوان کرده است خیلی نامفهوم و نارسا و مضحك است، در صفحه ۲۲۱- ضمن ایراد شرح حال مختصری از **مجموعه** لغزی از نامبرده نقل کرده که بیت اولش این است:

چیست آن پیک مبارک مقدم فرخ جناب

روز و شب اندر تحرك سال و مه اندر شتاب

انتخاب این شعر بصورت نمونه دلیل نهایت بیذوقی است در حالی که **مجموعه** غزلهای لطیف و فصیح دارد که گاهی با سخن سعدی و حافظ نزدیک میشود و سرشار از عواطف و احساس شاعرانه میباشد مثل غزل:

تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش

دگران راست که من بی خبرم با تو ز خویش

بچه عضو تو ز من بوسه؟ نداند چگونه

بسر سفره سلطان چو نشیند درویش

همه در خورد وصال تو و ما از همه کم

همه حیران جمال تو و ما از همه بیش

میزنی تیغ و ندانی که چسان میگذرد

گرگ در گله ندارد خبر از حالت میش

نفسی میزنم اما بهزاران حسرت

قدمی مینهم اما بهزاران تشویش

یارب این قوم چه جویند ز جانهای فکار

یارب این خلق چه خواهند ز دل‌های پریش

رفت «مجموعه» بدرشاه، بگو گردون را

آنچه کردی بمن آید پس از اینت درپیش

پرفسور از فرهنگ و داوری فرزندان وصال که از شاعران ردیف سوم

عصر ناصری محسوب میشوند اسم برده ولی از کسی مثل محمود خان ملك الشعراء که هم درصفت شاعران طراز اول و هم در زمره نقاشان و هنرمندان بزرگ و چیره دست عصر ناصری میباشد ابداً نامی بمیان نیاورده است.

در صفحه ۱۶۰ از قآنی به بیدینی یاد کرده و گفته است:

«دیگر از مرثی که برای امام حسین ساخته شده قصیده ایست که یکی از

بزرگترین شعرا و سست اخلاق ترین گویندگان عصر اخیر یعنی قآنی ساخته است و منبهم بسبب تازگی شکل قصیده و هم بواسطه بی دینی گوینده آن از ذکر آن صرف نظر نمی نمایم».

مقصودش از قصیده این است:

بارد، چه؟ خون، که؟ دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟

از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا

در حالیکه قآنی بدلیل قصیده هائی که در توحید و عرفان و در مدح حضرت

ختمی مرتبت و ائمه کرام علیهم السلام سروده نه تنها بی دین نبوده بلکه کمال اخلاص و ایمان از آثار او هویدا است. منتها مثل اغلب شاعران در حفظ ظواهر احکام مذهبی بی اعتنا و در تجاهر بفسق بی باک بوده است، پرفسور هم در صفحه ۲۴۴ در این مورد برخلاف گفته قبلی خود چنین گفته:

جای حیرت است که شعرائی هزال مثل قآنی و یغما دارای اینقدر آزادت

واعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود بوده‌اند، علامت اعتقاد و محبت آنها در عده قلیلی از قصایدشان ظاهر است.

در صفحه ۲۴۷ درباره ادیب الممالک میگوید: پس از «سوزنی» کسی در هجو با ادیب الممالک نرسیده است.

اولاین هزل و هجو فرق است «سوزنی» بیشتر هزال بوده و شعرهای هزلیه‌اش خیلی بیش از شعرهای هجویه‌اش میباشد.

ثانیاً قآنی و شهاب ترشیزی و یغما و در این اواخر سرائی امیر الشعرا هجو را بیشتر از ادیب الممالک گفته‌اند و بطور کلی هجو در آثار اغلب شاعران بزرگ و کوچک وجود داشته و نوعی از شعر محسوب است چنانکه هجوهای انوری کمتر از سوزنی نیست.

بقول جمال‌الدین اصفهانی:

بود شاعری کو نباشد هجا گو

چو شیری که چنگال و دندان ندارد

آری، هجا گفتن بخصوص در قرن ششم و هفتم معمول اغلب شاعران ایران بوده است.

البته ادیب الممالک هم مثل سایر شاعران گاهی هجو و هزل گفته است ولی او امتیازش بچکمه‌های فصیح و پرشور وطنی و سیاسی است که از حیث کمیت هم بر دیگر شعرهایش فزونی دارد.

ادیب الممالک در چکمه‌های غرا و پرشور وطنی خود اندیشه و فکر نو آورده و عواطف و احساسات ملی و غرور وطن‌خواهی را در شعر راه داده و در ادبیات فارسی مکتبی تازه گشوده است، در اینصورت ادیب الممالک شاعر سیاسی و حماسی است، نه شاعر هجو گو.

درمبحث شعر معاصر صفحه ۲۴۵ می‌نویسد: مهمترین شعرای معاصر عبارتند



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو مرکز
پرتال جامع علومو انساني